

گره رقصان: عابد و مسلمانا و یکباره رهبر اپوزیسیون از وبلوگ سایه به پاس رقم

اگر اخبار این چند ماهه برای بسیاری از هموطنان نوید شوق و پیام آور امید تغییری بوده برای من نبوده. با خودم کلنجار می روم که چطور لذت نمی بری از فحاشی های علنی به خامنه ای و فریادهای مرگ بر او. باخودم کلنجار می روم که چرا دلت خنک نمی شود و رو سیاهی به دستگاههای تو خالی قضا و مجلس و نظمی، البته با در پراکنش نهادن دستگاههای خامنه ای مانده و بس. چرا دلم روشن نمی شود از این همه فعالیت و بیانیه و امضا و اعتراض و فریاد های همصدا شده تلویزیون ها که همگی در ظاهر نوید بسته شدن پرونده جمهوری اسلامی را می دهد. با خودم می گویم چطور هست که وقتی یکباره همه علم حسینی را به علم سکولاریسم تغییر داده اند ذوق زده نمی شوی از این همه درایت و فهم. راستی آخر چرا؟ و به خودم می گویم وقاحت پیشگی بر "جماعت" است. همان جماعتی که سالها بیداد را دیدند خفه خون گرفتند سالها کشتار را توجیه کردند سالها زهمت زنی و دروغ گویی را انتشار دادند چون مصلحت "نظام" اشان در آن بود امروز شده اند برایت رهبر ایرانیان خارج از کشور. همان ایرانیانی که سالها موی دماغ جمهوری اسلامی بودند و بودجه ها بایست صرف می شد تا به صراط مستقیم رهنمودشان کنند. حالا می بینی چه هیجان زده خود همین ایرانیان خارج نشین شده اند ابزار دست "جماعت". ابزاری برای تداوم جاناندازان هیولایی چون جمهوری اسلامی. آری خامنه ای شد مرکز آخ و بیداد و بس. مرتضوی هم شد جنایتکارش احمدی نژاد هم بای بای. و صد سلام و صلوات سکولاریسمی به همه آنان که اسمشان معرف حضور و همنشین جلسات این چند ساله بوده. جاناندازان جمهوری اسلامی در این چند سال ضرباهنگ تغییر را بدست گرفته اند. سوار سر ایرانیان در خارج گشته اند. روزنامه های اینترنتی راه انداخته اند جایزه بگیران بین المللی را به کمک همین خارج نشینان ساخته اند و این روز هم بی آنکه ما "حالیمن باشد" مبلغ اخبار اینان شده ایم! تیر می زند فلان عضو "کانون نویسندگان" دستگیر شد. بی آنکه بدانیم داریم فریب بزرگی را منتشر می کنیم یکباره حس انسان دوستی مان پررنگ می شود و تند و تند همان خبر را تکرار می نمایم. عزیزان، حالیمن هست؟ داریم برای جماعت تبلیغ می کنیم؟ انهم برای این غریبان عاشق "نهاد سازی". که می پندارند به به چه مدینه فاصله ای بوده که ما خبر نداشته ایم. اینان نه تنها جنبش سبز دارند بلکه مانیفست نویس و سکولاریسم ساز نو دارند. روزنامه های اینترنتی دارند. کانون نویسندگان دارند. جایزه بگیر برای حقوق بشر دارند. هزار و یک نوع "ان. جی. او" دارند. پس دیگر چه غمی است؟ هموطنان! مگر نه این است که نمی خواهیم شیفته نقش مار شویم و خود مار را دیگر نادیده بگیریم. مگر نه این است که این نوجه زادگان سالها بیداد را رقم زدند. مگر نه این است که پیام آوران مرگ همین داربستان بودند و بس. پس چرا خودمان را دوست داریم "رنگ" کنیم. چرا خط را نداریم. اصل نداریم. توان تشخیص مان قربانی هیجان زدگی ای ثانیه ای می شود.... ماه هاست صحنه های کتاب "شیخ صنعان" در چشم دلم نمایان می شود و این روزها خصوصا آن صحنه ای که قمه بدستان داس و چکش بدستان ریش دار منکر شیخ کش تا هوا را پس دیده اند یکباره ریش ها را زده اند و می خواهند با مردم شوند. ببخشید می خواهند "سوار سر مردم" شوند.... اینجا ست که با درک درستی و با اصل واقعی می توان دری که بر پاشنه ای تکراری همواره چرخیده را با پاشنه اش از جا برداشت.... امید که هیجان زدگی بلای دوباره جانمان نشود

<http://www.sayehsirjani.blogspot.com>